

۱/۳- قانون اساسی آلمان چنان تنظیم شده است که قوه مجریه آن توان را نیابد که دو قوه دیگر را تحت امر خویش درآورد. با وجود این، حکومت آلمان با استفاده از موقعیتی که وحدت این کشور و اهمیت روز افزون آلمان، به مشابیه یک قدرت اقتصادی- سیاسی، در اروپا و جهان پیدا می کرد، می کوشید قوه قضائی را به زیر فرمان آورد. دادگاه میکونوس به دستگاه قضائی آلمان امکان می داد دست به تعرض متقابل بزند و استقلال خویش را نگهدارد. به همان نسبت که دستگاه قضائی از حساسیت افکار عمومی نسبت به فساد و مبارزه موفق دستگاه قضائی ایتالیا سود می برد، در مبارزه با حکومت آلمان در موقعیت بسیار بدی قرار داشت. زیرا دفاع از استقلال از راه محاکمه، نیاز به اطلاعات خدشه ناپذیر و مدارک محکمه پسند داشت تا باستناد آنها هم خود مقاومت کند و هم افکار عمومی به کمک دستگاه قضائی بیاید. اما در محاکمه هائی از نوع محاکمه میکونوس و یا «ایران گیت»ها و هر بار که متهمان صاحبان قدرت سیاسی و مالی می شوند، دستگاه قضائی از همکاری قوه مجریه و حتی مقننه محروم می شود و تحت انواع فشارهای قوه مجریه نیز قرار می گیرد. در اینگونه مواقع، نقش مطبوعات و مسئولیت آنان شناسائی جانشین دستگاه های اطلاعات جو می شوند، از دو نظر تعیین کننده می شود: الف- از نظر کسب اطلاعات و مدارک و در اختیار دستگاه قضائی قرار دادن آنها. و ب- در اختیار افکار عمومی قرار دادن اطلاعات و وارد عمل کردن افکار عمومی و ناگزیر کردن حکومت به نهادن اطلاعات و مدارک در اختیار دستگاه قضائی. در رسیدگی قضائی به کشتار در میکونوس، ایرانیان به یاری دستگاه قضائی آلمان آمدند تا که استقلال خویش را حفظ کنند. جانشین دستگاه های اطلاعاتی و حکومت در رساندن اطلاعات و مدارک به قوه قضائی شدند و با تحصیل و انتشار گزارشها و دقت تا حد وسواس در نقد اطلاعات و در دسترس نهادن اطلاعات دقیق، مطبوعات آلمان را نیز نگذاشتند به خواب غفلت بروند. نتیجه این شد که همراه با محاکمه قضائی، محاکمه دیگری نیز در سطح افکار عمومی جریان پیدا کرد. اینسان بود که قوه مجریه، ابتکار عمل را هر روز بیشتر از روز پیش از دست داد.

۱/۴- پیشینه رژیم ملاتاریا و مخالفان مردم سالار آن، هم در مراقبت افکار عمومی اثر می نهاد و همه به دستگاه قضائی امکان می داد در برابر صاحبان منافع بزرگ و حکومت آلمان، مقاومت کند. افکار عمومی، در اروپا و امریکا، دو واقعیت را در طول ۱۰ سال و بیشتر، بطور مستمر، دیده بود: الف- رژیم ملاتاریا در فسادهای بزرگ شریک است و ب- مخالفان مردم سالار رژیم نه تنها فساد ستیز هستند، بلکه از هر ملاحظه ای آزاد هستند. در تمامی این مدت، ایرانیان راست گفتند و مقامات سیاسی غرب و ملاتاریا دروغ. به عنوان

تازه ترین نمونه، یادآور می شود که در ۱۸ آوریل ۱۹۹۷، به دعوت حزب سبزها، برای شرکت در کنفرانس مطبوعاتی به وین رفتم. روزی پیش از آن، دو وزیر خارجه و داخله اتریش بگناه کشته شدن قاسملو و فاضل رسول و قادری به دست فرستادگان آقای رفسنجانی در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹، مدعی شده بودند که رفتارشان در به ایران فرستادن قاتلان موافق قانون بوده و هیچگونه فشاری از سوی رژیم ایران به آنها وارد نشده است. روز ۱۸ آوریل اعتراف کردند دروغ گفته اند و از سوی رژیم ملاتاریا به آنها فشار وارد آمده است. اینسان بود که در دادگاه میکونوس، حق در برابر باطل قرار می گرفت.

رژیم ملاتاریا و سران و دست اندرکاران اصلی آن، پیش از این دادگاه، برابر گزارشهای رسمی قوه های مقتنه و احکام دادگاه ها، به دو اتهام بزرگ، محکوم شده بودند:

الف- بنا بر اظهارات وزیر دفاع در حکومت تاجر، در دادگاه، جنگ را در سود غرب ادامه داده بودند. به سخن دیگر، بنا بر قاعده، منافع گروهی، فدای مصالح دولت و مصالح دولت سپر مصالح کشور هستند. در ایران، کاروارونه شده است. مصالح دولت و کشور، فدای مصالح گروه ملاتاریا شده اند. تا آنجا که بنا بر گزارش های دو مجلس امریکا و کتابی که مک فارلین نوشته است، ملاتاریا برای جلب حمایت امریکا، حاضر به کشتن رئیس خود، آقای خمینی، نیز بوده است. پس جنگ را نه در سود اسلام و کشور که در مصلحت گروه خود و غرب، به مدت ۸ سال ادامه داده است. یعنی، فاقد صفت دولت و خائن به دولت و کشور است.

ب- در فسادهای بزرگ، طرف معامله و شریک فساد ملاتاریا است. در مدت کمی، ملاتاریا عضو اختاپوس جهانی فساد شده و در آن، نقش اولی پیدا کرده است. در کنفرانس مطبوعاتی وین، گفتم: گفته اند در ۱۰ سال، ۱۰۰ میلیارد دلار از درآمد نفت گم شده است. چه مقدار از آن در کشور شما بابت معامله های پر فساد و رشوه، پرداخت شده است؟ نماینده سبزها گفت: یک میلیارد شلینگ آن را یافته ایم که رشوه داده شده است!

و اگر به این واقعیت نیز عنایت داشته باشیم که دادگاه افکار عمومی رژیم ملاتاریا را به جنایت پیشگی نیز محکوم کرده بود، به این نتیجه می رسیم که کوشش های پی گیر به ثمر رسیده و از «دولت» ملاتاریا سلب مشروعیت به عمل آمده بود. در حقیقت، در دادگاه میکونوس، «دولتی» محاکمه می شد که پیشینه خیانت و فساد و جنایت داشت.

با وجود این، محاکمه از جهتی آسان و از سوئی مشکل بود:

۱/۵- آسان بود زیرا رسیدگی به جرم یک مجرم با سابقه بود. اما مشکل بود زیرا:

- حکومت آلمان در مسلح کردن دو رژیم تبه‌کار ملاتاریا و صدام، نقش اول را بازی کرده بود.

- حکومت آلمان اجازه داده بود، ملاتاریا در آن کشور مراکز مهم خریدهای پر فساد اسلحه و غیر آن را بوجود بیاورد.

- حکومت آلمان اجازه داده بود واواک مرکز خویش را در اروپا، در آلمان مستقر کند و از همکاری سازمان اطلاعات آلمان برخوردار شود. آلمانها مربی واواک نیز شده بودند.

- آلمان طرف بازگانی اول ایران و در بردن کشور ما به زیر بار قرضه های سنگین مقام اول را یافته بود.

- حکومت آلمان واسطه رژیم ملاتاریا با دولتهای دیگر بود و هر بار که ملاتاریا خود نمی توانست اسلحه بخرد، به دلالتی آلمان، معامله به انجام می رسید.

- در ایران گیت امریکائی نیز آلمان نقش فعالی بازی کرده بود.

- بر اثر اینهمه، در بسیاری از معاملات فساد آلود، سودها و رشوه های کلان به جیب زده بودند.

بنابراین واقعیت ها، قدرتمندان آلمان در همان حال که آسیب پذیر بودند، قدرت خویش را بکار می انداختند تا نگذارند محاکمه از «حدود مجاز» فراتر رود.

ملاتاریای زورپرست، بر اصل ثنویت تک محوری، عمل می کند و می پندارد او عمل می کند و دیگران عکس العمل می شوند و، - عکس العمل، همان می کنند که ملاتاریا می خواهد! و بدیهی است به دلیل اصالت دادن به قدرت و پریش اسطوره «غرب مدار سیاست جهان»، هرگز نمی توانست باور کند که از ضعف قدرت مداران آلمانی، ایرانیان مردم سالار نیز می توانند استفاده کنند و مانع دخالت آنها در امر رسیدگی قضائی به پرونده کشتار بگردند. و آنها بودند که با آشکار کردن روابط پنهانی، بخصوص در معاملات پر فساد اسلحه، قدرتمندان را از دخالت باز داشتند. در آلمان، آگاهان می دانند که گنشر استعفا نمی کرد، اگر از آن بیم نداشت که رازهای نهفته اش برملاء شوند. در حقیقت، تا او به ملاتاریا قول نمی داد اسلحه دریافت خواهد کرد، آنها ممکن نبود دست به کودتای خرداد ۱۳۶۰ بزنند و... اسطوره وجود دو گرایش در رژیم ملاتاریا، نیز از ساخته های گنشر و دستگاه های بوش و تاجر بود.

۱/۶- این اسطوره را که روزنامه گاردین می نویسد بنی صدر شکست، حکومت آلمان و حکومتهای دیگر غرب، مایه دست کرده بودند. بنا بر اصل ثنویت، غرب اسطوره ای ساخته بود: نیروی مخالف مردم سالار در صحنه سیاسی ایران نیست. بنا بر این، وقتی رژیمی

نیروی جانشین ندارد، در خود آن رژیم است که باید بسود میانه روها، عمل کرد. سازشهای پنهانی «اکتبر سورپرایز» و «ایران گیت» بر پایه این اسطوره ساخته غرب، بعمل آمدند.

و حقیقت اینست که در دادگاه افکار عمومی، این اسطوره شکسته شده بود، زیرا نه تنها تمایل رژیم به راست و سرکوبگری شدت گرفت و شمار ترورها بیشتر شد، بلکه بر دامنه خیانت و فساد و جنایت رژیم افزوده شد و جهانیان از زیادت قرضه و وسعت فساد و جنایت کاری ملاتاریا بسیار نگران شدند. سخت نگران شدند چرا که صاحبان صنایع و بانکداران و سیاستمداران خود را طرف های معامله و شرکای ملاتاریا یافتند. نگرانی روزافزون از سوئی و در موقعیت ضعف قرار گرفتن قوه اجرائی و صاحبان قدرت از سوی دیگر، مساعدترین موقعیت را برای دستگاه قضائی آلمان فراهم آوردند تا از استقلال خود، به تمامه استفاده کند. بخصوص که

۱/۷- از وضعیت و موقعیت مساعد، دادگاه نمی توانست بهره جوید اگر دادستان و هیأت قضات و وکلای مدافع شجاعت لازم را برای مقاومت در برابر فشارها و تهدیدها، نمی داشتند. دادگاه میکونوس عرصه آزمایش صحت این قاعده شد: انسان فوق سازمان است. بنا بر این، آنها که سازمان و نظام را جبار می گردانند تا بدان عذر تقصیرهای خویش را بخواهند، راست نمی گویند. از آنجا که همواره انسان است که عمل می کند، پس فوق هر قدرت و هر سازمانی است و اگر بر سر حق بایستد، حتی اگر یک تن باشد، می تواند بر قدرتهای جهان پیروز شود. در دادگاه میکونوس، انسانهایی که بر سر حق استوار ایستادند، بر قدرتهای بزرگ پیروز شدند. بازتاب گسترده و شادی بی غشی که ایرانیان از این پیروزی در دل می یابند، بخاطر پیروزی حق بر قدرت و انسان بر نظام است.

دادگاه میکونوس در این وضعیت و موقعیت آغاز شد. پیش و در جریان محاکمه، کوشش هایی که ملاتاریا و نیروی مخالف مردم سالار بکار می بردند، گرچه ناهمسو بودند، اما از عوامل مهم کشف حقیقت شدند. مطالعه ما کامل نیست اگر وضعیتی را که ملاتاریا در آن بود و تقلاها که می کرد و نیز وضعیت نیروی مردم سالار و روش های کارش را بررسی نکنیم!

۲- وضعیت رژیم ملاتاریا و موقعیت سران جناح بند یها:

از اواخر دوره اول ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، جنبشهای اعتراضی برخاستند و استمرار جستند، دو قول به آقای رفسنجانی نسبت می دهند:

- با قرض گرفتن از غرب آن قدرت را حافظ رژیم خود می کنیم!

- مردم ایران آنقدر فقیر شده اند که دیگر انقلاب نمی کنند!

چه گفته باشد و خواه نگفته باشد، اینک، به قول آقای ری شهری، ۹۰ درصد مردم زیر خط فقر قرار دارند و بگفته مطبوعات آلمان، آقای کهل، صدراعظم آلمان گفته است: ما باید با این رژیم کژدار و مریز کنیم تا طلب های ما را پس بدهد! بدینقرار، ۲/۱- حاصل اعطای اعتبارات عظیم به رژیم ملاتاریا، قرضه سنگین، فقر روزافزون مردم ایران و شرکت در مسابقه تسلیحاتی و فساد گسترده و کامل شدن ساختمان دولت تروریست و الیگارشلی ملاتاریا شد.

افکار عمومی در درون و بیرون مرزها حکومت های اروپائی و ژاپن را مقصر شناخت و اعتقادش به اصلاح ناپذیری رژیم ملاتاریا راسخ تر شد. در نتیجه،

۲/۲- هر دولتی دارای سرچشمه های مشروعیت است. دولت ملاتاریا، تمامی مشروعیت هائی که از انقلاب مایه می گرفتند، یکی پس از دیگری از دست می داد: انقلاب می خواست ولایت جمهور مردم را بطور کامل برقرار کند. آقای خمینی، در پاریس، تصریح کرد که «ولایت با جمهور مردم است». و وقتی در پی یک رشته تجاوزها به ولایت جمهور مردم، در پی کودتا، در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، گفت: «۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه»، مشروعیتی را که از انقلاب و ولایت مردم سرچشمه می گرفت از دست داده بود. و وقتی در پی ادامه جنگ به سود انگلستان و امریکا و اسرائیل، آن را در شکست به پایان برد و جام زهر را سر کشید، به حکم ایران گیت ها، مشروعیت از سرچشمه دفاع از ایران و استقلال آن در برابر قدرتهای خارجی را نیز از دست داد.

با به بار آوردن قرضه های سنگین و گستردن هرچه وسیع تر بساط فساد و بی کفایتی مطلق که ملاتاریا در اداره امور داخلی و سیاست خارجی از خود نشان داد و با جانشین هر راه حل کردن زور، هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی، مشروعیتی را که هر دولت از حسن اداره امور جامعه می گیرد، نیز از دست داد.

مشروعیت از دین و فقاہت را دو نوبت از دست داده بود: نوبت اول وقتی آقای خمینی به «ولایت فقیه» تقدم مطلق بخشید و آن را به صفت «مطلقه» موصوف کرد و آقای آذری قمی نوشت «حتی می تواند، موقتاً، توحید را نیز تعطیل کند»! و نوبت دوم وقتی با جعل نامه از آقای خمینی، - که به درخواست اینجانب دو کارشناس بین المللی خط، جعلی بودن آن را تصدیق کردند - آقای خامنه ای را که فاقد شرایط مرجعیت بود، «رهبر» کردند.

اهمیت حکم دادگاه میکنونوس از جمله در اینست که مبرهن می کند ملاتاریا مشروعیت خودساخته، یعنی «ولایت مطلقه فقیه» را نیز از دست داده است. در واقع، در دادگاه، رژیم می

محاكمه می شد که مشروعیت ها را از دست داده بود. حکم دادگاه تصدیق عدم مشروعیت و رسمیت بخشیدن بدان و بیشتر از آن شد. توضیح اینکه در جریان دادگاه، درستی قاعده ای آزموده شد که بنا بر آن، هر استبداد فراگیری سرانجام منشاء مشروعیتی را که خود ایجاد می کند، از بین می برد. آقای خمینی «حکومت اسلامی» را مقدم به همه احکام شمرد. اگر فرض کنیم او حکومت را از دولت تمیز نمی داد، بنا بر این تقدم، وقتی حتی در صورت لزوم، توحید را نیز باید تعطیل کرد، پس مصلحت افراد، حتی مقام «رهبر» باید فدای مصلحت دولت اسلامی بگردد. بنا بر قاعده جاری در جامعه ها نیز، مصلحت افراد و گروه ها فدای مصلحت دولت و مصلحت دولت فدای مصلحت کشور می شود. در جریان محاكمه و پس از آن، مسلم گشت که نزد ملاتاریا، مصلحت کشور قربانی مصلحت «نظام مقدس ولایت فقیه» و مصلحت این نظام نیز فدای مصلحت شخصی حاکمان می شود. به سخن دیگر، «ولایت مطلقه فقیه» جعلی است در اسلام و دست آویزی بیش نیست. حتی یکبار «دولت اسلامی» حاضر نشد مصلحت افراد را قربانی مصلحت نظام کند، و بدیهی است «دولتی» که در خدمت افراد است، نمی تواند با یک امر قضائی، برخورد قضائی کند. و ضعف بزرگ ملاتاریا، این بود که در برابر یک انتخاب تعیین کننده قرار گرفت و بجای انتخاب «نظام ولایت مطلقه فقیه»، اشخاص را انتخاب کرد.

۲/۲- پس از آنکه کشتار میکونوس تحت تعقیب قرار گرفت تا پیش از آغاز محاكمه و از آن تا پایان محاكمه، رژیم ملاتاریا حتی یکبار از راه قضائی وارد نشد، در تمامی مدت کوشید یک امر قضائی را از قلمرو قضائی به قلمرو سیاسی بیاورد و از راه زد و بند پشت پرده حل کند. آیا ملاتاریا نمی دانست «سیاسی کردن» یک قضاوت، به شهادت اهل سیاست واقعیت پیدا نمی کند، به بیرون بردن آن از قلمرو قضائی و یا تحت امر قوه مجریه آوردن قوه قضائی، واقعیت پیدامی کند. عقل سلیم بسیار بعید می بیند ملاتاریا تا این اندازه جاهل باشد. اما عقل توتالیترها دیگر است. بنا بر این عقل، قضاوت هیچ جز اجرای اوامر و نواهی «حکومت» نیست. رفتار ملاتاریا برای کسانی نیز که از اسلام آگاهی نمی داشتند، جای تردید نگذاشت که رژیم ملاتاریا، نه غیر اسلامی که ضد اسلامی است. همین رفتار بود که نقش تعیین کننده ای در برانگیختن حساسیت روزافزون افکار عمومی بازی کرد و به یمن این حساسیت، حکومت آلمان نتوانست به دادگاه فشار بیاورد و حتی ناگزیر شد، بخشی از اطلاعات لازم را در اختیار دادگاه بگذارد و به اداره کنندگان دستگاه های اطلاعاتی خود اجازه بدهد در دادگاه حاضر شوند و به پاره ای از پرسش ها پاسخ بدهند.

ناتوانی ملاتاریا از برخورد قضائی با یک امر قضائی غیر از ارتکاب جنایت، به این دلیل نیز بود که پا به پای دادگاه، تجزیه ملاتاریا، به گرایش های متعدد، پیش می رفت. تجزیه ملاتاریا، او را از اتخاذ یک رویه ثابت سیاسی نیز محروم می کرد؛

۲/۳- رژیم در بن بست سیاسی- اقتصادی، مردابی می شود که در آن فساد دامن می گسترد و گروه بندیهای پر شمار پدید می آیند. این گروه بندیها سازماندهی مافیائی پیدا می کنند. مافیاهای سران می یابند و سران در یک سازمان هرمی شکل، شرکت می کنند. این نوع سازماندهی در همان حال که عمر رژیم را تا اندازه ای طولانی تر می کند، از اثر بخشی آن تا حدود زیاد می کاهد. چرا که تنها وقتی گروه بندیها می توانند با هم عمل کنند که سود همه آنها در آن عمل باشد. هر اندازه سازمان حاکم در سطح ملی و در سطح جهانی منزوی تر می شود، دایره همکاری کوچک تر می شود.

قهبری که حاکمان بر ضد مخالفان «نظام مقدس» بکار می برند، به دلیل آنکه دایره توافق کوچک تر و قلمرو اختلاف بزرگ تر می شوند، در درون سازمان حاکم، روز به روز، نقش تعیین کننده تری پیدا می کند. اینست که بتدریج بخش بزرگ کارکنان «نظام مقدس» با گروه بندیهای مافیائی و قهری که بکار می برند، مخالف می شوند. این تحول تعیین کننده، در جریان دادگاه میکونوس نقشی را پیدا کرد که در آغاز کسی به تصور نیز نمی آورد:

الف- ملاتاریا از عمل هماهنگ بر ضد دادگاه، ناتوان شد، و

ب- اطلاعات توانستند از درون «نظام مقدس» از راه ایرانیان مردم سالار به دادگاه راه پیدا کنند. و

ج- چند موج تصفیه، شاهدان گرانقدری را در اختیار دادگاه گذاشتند. نقش «شاهد C» بر کسی پوشیده نیست. بخصوص که

۲/۴- سازماندهی تروریسم در سطح دولت و تبدیل کردن آن به دولت تروریست، گرچه بر توانائی ملاتاریای تروریست می افزود اما آن را در معرض دید نیز قرار می داد. برای مثال، قاسملو و فاضل رسول و قادری را کسانی کشتند که برای گفتگو و صلح، از سوی دولت، نزد او آمده بودند. قاتلان بدون مداخله سفارت خانه تحت امر آقای ولایتی، ممکن نبود بتوانند، با اسکورت پلیس، وین را به سوی ایران ترک گویند. در ترورهای دیگر نیز، بدون دخالت دولت ملاتاریا، عاملان رها نمی گشتند. تبدیل کردن دولت به دولت تروریست، دویی آمد پیدا می کرد که هیچ دولت تروریستی نمی تواند از آنها گریبان بیاساید:

الف- وقتی دولتی صفت تروریست پیدا می کند، خدمت در آن ضد ارزش می شود در نتیجه کارکنان آن، عمل بر ضد تروریسم را دامن پاک کردن از آلودگی می شمارند. بتدریج از مدیریت فاصله می گیرند و بر ضد آن، به عمل بر می خیزند. افزون بر این، ملاتاریا مشروعیت ها را از دست داده است. به دولت، صفات خائن و فاسد و به مدیریت صفت بی کفایت را نیز بخشیده است. بر اثر اینهمه، کارکنان دولت مبارزه با ملاتاریا را وظیفه خویش تلقی می کنند و تا جایی که می توانند در فلج کردن آن می کوشند.

ب- رابطه ای که میان رأس و قاعده رژیم از راه باوردینی برقرار می شود، از دست می رود. رأس رژیم ناگزیر می شود، آن را از عناصر باورمند، پاک سازی کند. بتدریج، گروه بندیهای مافیائی از دولت جدا و با آن در تضاد می شوند. این تحول، در همان حال که از کارآئی ملاتاریا در تروریسم می کاهد، به جریان تجزیه آن به گروه های کوچک در ستیز با یکدیگر، شتاب می بخشد. دولت ملاتاریا از آغاز تحقیق قضائی تا صدور حکم، در بند این دو اثر، خود عامل تجزیه ملاتاریا و ناتوانی روزافزون آن گشت.

بدینقرار، دو جریان ناهمسو در دادگاه میکونوس، رویارو می شدند: دولت ملاتاریا و دو رأس دیگر مثلث زورپرست، در جریان تجزیه، به پیش می رفتند و گرایشهای مردم سالار همگرانی می جستند.

۳- جریان همگرانی بر محور حق:

۳/۱- بی گمان یکی از بزرگ ترین پیروزی ها و ای بسا بزرگ ترین آنها که در حکم دادگاه نیز منعکس است، جدا شدن حساب اسلام از ملاتاریا و رژیم ضد اسلامی و ضد ایرانی آن است. یک اشتباه رفع شد که در طول یک قرن، از اسباب ناکامی جنبش های مردم ایران بود: دین روش کار قدرت نیست، روش آزادی انسان از قدرت است. بنا بر این جای دین در سر انسانهای آزاد است و نه در قدرت حاکم. برای آنکه در یک جامعه مردم سالاری برقرار شود، باید پذیرش دینی پیدا کند. انسان مردم سالار نمی تواند ضد دین در هیچ مرامی باشد زیرا جامعه خالی از باور، نمی تواند در ظرفی درآید که مردم سالاری است. یک دلیل پیروزی در دادگاه این بود که گرایشهای گوناگون، موافقت و مخالفت با مرام یکدیگر را مایه همکاری یا ترک آن نکردند. این پیروزی حاصل پیروزی تعیین کننده دیگری است:

۳/۲- برای آنکه دادگاه بتواند از سیطره قدرت آزاد بماند و به حق حکم کند، نمی شد بمثابه قدرت رقیب وارد میدان دادگاه شد. به این دلیل ساده که نیروی مخالف، قدرتی برابر قدرت حکومت آلمان بعلاوه، قدرت اروپا که مایل نبود دادگاه تا جایی که رفت

برود و بعلاوه قدرت رژیم ملاتاریا، نداشت. زورپرستان رقیب که در دادگاه حاضر شدند، شکست خورده بیرون رفتند. نیروهای مردم سالار پیروز شدند زیرا نه تنها تابع توقعات قدرت طلبی نبودند، بلکه از هر ملاحظه ای، حتی ملاحظه موقعیت طلبی نیز آزاد بودند. چنان که، در دادگاه، قدرت خود را با حق رویارو یافت و شکست خورد. از اینجا است که

۳/۳ - رژیم ملاتاریا چرا مدعی می شود دادگاه میکنونوس زیر فشار امریکا و اسرائیل «رهبر» و «رئیس جمهوری» و «وزیر خارجه» و «وزیر واک» و... را سازماندهندگان تروریسم خوانده است؟ آیا نمی بیند که رئیس جمهوری امریکا در برابر قوه قضائی و قوه مقننه امریکا عاجز شده است و می گوید هرچه داشته بابت حق الوکاله پرداخته است؟ آیا نمی بیند حکومت نتان یاهورا، قوه قضائی اسرائیل تا مرز سقوط در بی آبرویی برد؟ آیا از خود نمی پرسد که وقتی فشار آورندگان ادعائی در کشورهای خود از فشار آوردن ناتوان هستند، چگونه می توانند برغم حکومت آلمان، به یک دادگاه آلمان فشار بیاورند؟ چرا می بیند و از خود می پرسد و این را نیز می داند که تکرار این دروغ، موجب محکوم شدن در دادگاه افکار عمومی به سخافت فکر و اندازه نشناسی در دروغ سازی و دروغ گویی است. پس چرا آن را تکرار می کند؟ زیرا اگر صدور حکم را به قدرت نسبت ندهد، ناگزیر است تصدیق کند حق بر قدرت پیروز شده است.

بدینقرار، ملاتاریا، با تکرار دروغ، تضاد خود را با اسلام بر جهانیان آشکار می کند. زیرا اسلام قرآن، یک قاعده و یک روش بیش نیست؛ حق بر زور و قدرت پیروز می شود و قرآن روشی است که انسان وقتی می خواهد حق را بر قدرت پیروز کند، بکار می برد. اما چرا ملاتاریا اینسان آشکارا ضدیت خویش را با اسلام در معرض دید جهانیان می گذارد؟ زیرا اگر بپذیرد حق بر قدرت پیروز شده است، ناگزیر از این تصدیق می شود که جمع ایرانیان مردم سالار، جانب حق را گرفتند و بر قدرت های بزرگ پیروز شدند. و اگر این واقعیت را تصدیق کند، مردم ایران را دعوت کرده است برخیزند و رژیم ملاتاریا را سرنگون کنند. پس، وحشتی که حکم دادگاه در جان ملاتاریا افکنده است، وحشت از توجه ایرانیان در درون و بیرون مرزها به این واقعیت است که اگر جانب حق را بگیرند و به توانائی های خود باور کنند و اختلاف باورها را مایه دشمنی نکنند و بلکه مایه باروری باز هم بیشتر همگرایی و همکاری بگردانند، زور ملاتاریا را بسیار ناچیز خواهند یافت. برای آنکه حق بر قدرت پیروز شود،

۳/۴ - در جای دیگر (*) به این امر مهم، پرداخته ام که جوینده حق باید از بند ملاحظات رها باشد. از مهم ترین عامل ها که عامل پیروزی یا شکست می شود، غافل نشود.

آن عامل، تعیین محل عمل است. در دادگاه، اهمیت تعیین کننده انتخاب محل عمل معلوم گشت؛ آنها که در محدوده رژیم حاکم عمل می کردند، نه می توانستند حق را بیابند و نه در دو دادگاه برلین و افکار عمومی اظهار کنند. آنها که در محدوده قدرتهای خارجی عمل می کردند نیز از جستن حق و بیان آن ناتوان گشتند. وابسته ها به رژیم حاکم و قدرتهای خارجی در حصار دو جداره ای بودند. جدار دوم، نگرش به محاکمه از دیدگاه قدرت بود. آنهایی توانستند در دادگاه حق را بگویند که در بیرون رژیم و بیرون قدرت های غربی و نیز آزاد از توقعات قدرت، حق را می جستند و اظهار می کردند. با آنکه در مقام سنجش یک سخن، نه به گوینده که به گفته باید توجه کرد و این گفته است که باید نقد کرد، اما

۳/۵ - اعتبار اخلاقی مردم سالارها نقش بزرگی

- در برانگیختن افکار عمومی به عمل بر ضد قدرتهائی که بر دادگاه فشار می آوردند
 - در اعتماد صاحبان اطلاعات و مدارک و در اختیار گذاشتن آنها،
 - در اعتماد دستگاه قضائی به مفید بودن دور بردن دامنه تحقیق،
 - در اعتماد وسائل ارتباط جمعی به صحت اطلاعاتی که در دسترس آنها قرار می گرفتند و

- در تاثیر متقابل انتشار اطلاعات در برانگیخته شدن افکار عمومی و این برانگیخته شدن در روش وسائل ارتباط جمعی، به یاد می آورم که روش وسائل ارتباط جمعی اینست که چند روزی موضوع را پیگیری می کنند و تا بخواهی قال و قیل به راه می اندازند و ناگهان خاموش می شوند. با اهمیت ترین موضوع ها، اینسان از یادها می روند. قدرتها، از استبدادی و غیر آن، صبر می کنند سر و صداها می خوابند و آنگاه دلخواه خویش را، بدون مقاومت افکار عمومی، به عمل در می آورند. ماجرای میکونوس، به یمن جریان دائمی اطلاعات، گرفتار این بلا نگشت.

اعتماد به راستگونی شاهد و اعتبار اخلاقی او، سبب شد که دادگاه اینجاب را سوگند ندهد و اشیپگل ارج نهادن از سوی اینجانب به استقلال قوه قضائی آلمان را یک پیروزی برای آلمان بداند، مانند این داوری را مطبوعات بزرگ کشورهای مختلف بعمل آورده اند. اینجانب این تصدیق ها را تصدیق صحت عمل و اعتبار اخلاقی شخص خود، به تنهایی، نمی داند. بلکه تصدیق صحت عمل و اعتبار اخلاقی همه ایرانیان مردم سالاری می داند که در ایران و انیران، جانب حق را گرفتند و به کوشش بزرگ برخاستند چرا که اسطوره نمی شکست اگر

۳/۶ - گرایشهای مردم سالار، در این کوشش بزرگ، هم‌رأی و همکار نمی‌شدند. اگر امروز حکومت‌های اروپائی و امریکا ناگزیر می‌شوند به شکست سیاست‌های خویش اعتراف کنند، به دلیل شکست اسطوره‌ء وجود دو تمایل «میانه‌رو» و «تندرو» در رژیم ملاتاریا و عدم حضور نیروی جانشین مردم سالار در صحنه سیاسی کشور است. در حقیقت، در دادگاه میکونوس، ملاتاریا و قدرت‌های اروپائی حامی آن، دو شکست از گرایشهای مردم سالار خوردند:

- از دادگاه، مثلث زورپرست شکست خورده و گرایش‌های مردم سالار پیروزی و سر بلند بیرون رفتند. و

- دروغ قدرت‌های حامی ملاتاریا بر افکار عمومی مبرهن گشت. این قسمت از حکم دادگاه که می‌گوید «ایرانیان، با یکدیگر، رفتار قهرآمیز شیوه» نمی‌کنند، سند وجود نیروی توانای مردم سالار و سند افتخار ایرانیان مردم سالار است. بنابراین، شکست قدرت‌های حامی رژیم ملاتاریا، شکستی کامل شد. سیاسی و اخلاقی و علمی. علمی از این جهت که اداره کنندگان سیاست خارجی حکومتها، دانش سیاسی لازم را نداشته‌اند. در نتیجه، بحکم شکست کامل، حکومتها، بخصوص اداره کنندگان سیاست خارجی، کفایت بایسته را نداشته‌اند.

در بحث آزاد بن، نماینده مجلس از حزب دموکرات مسیحی می‌گفت اگر آلمان و اروپائیان دیگر در پی سیاست «گفتگوی انتقاد آمیز» شده‌اند، بدان خاطر بوده است که سیاست دیگری را نمی‌شناخته‌اند!

۴- پی آمدها:

۴/۱ - سیاست امریکا نیز شکست خورد، نه بنا بر دروغی که روزنامه رسالت از قول اینجانب ساخته است، بلکه بخاطر آنکه، حاصل سیاست امریکا رژیم ملاتاریا و ۸ نابسامانی بزرگ شده است. در بحث آزاد بن این نابسامانی‌ها را شماره کرده‌ام. افزون بر آن،

- گریز از سیاست به زور بود و نه یک سیاست. و

- وقتی یک رژیم تمامی صفات سالب مشروعیت‌ها را می‌یابد، دیگر نه می‌توان به بهانه اعمال خلافش، ملتی را «تنبیه» کرد و نه می‌توان با آن رژیم موافقت نامه‌هائی را امضاء کرد که ملتی را در حال، یا آینده، و یا در حال و آینده متعهد می‌کند. بدینقرار، امریکا نمی‌توانست از سوئی رژیم ملاتاریا را تروریست بخواند، آنهم رژیمی که طی ۱۲ سال، در دوره‌های ریگان و بوش، با حکومت امریکا، یک رشته سازشهای محرمانه بر فساد

به عمل آورده است - و از سوی دیگر مردم ایران را به خاطر اعمال یک رژیم غیر مشروع، «تنبيه» کنند.

هر زمان یک قدرت خارجی با رژیمی که در درون و بیرون مرزها، مشروعیت خود را از دست داده است، روابطی را برقرار می کند که با یک دولت مشروع می توان برقرار کرد، سیاستش به شکست می انجامد. بنا بر این، نه سازشهای پنهانی که به اقتضای ایران گیت سر باز کردند، می توانستند پیروز شوند و نه سیاست حکومت کلبیتون که بنا بر آن، نه حاکمان که مردم ایران مجازات می شوند، ره بجائی می برد. مقایسه اثر محکومیت سران رژیم در دادگاه میسونوس و اثر سیاست امریکا، اندازه دور بودن این سیاست را از یک سیاست واقع بینانه، معلوم می کند.

۴/۲- بنا بر سنت سلطه گری، بر سر سیاست خارجی، میان دو تمایل راست و چپ در کشورهای اروپائی و، دموکرات و جمهوری خواه در ایالات متحده امریکا، بندرت، کشاکش روی می دهد. مطبوعات نیز سیاست خارجی را موضوع بحث روزمره قرار نمی دهند. نتیجه اینست که افکار عمومی تنها وقتی حساس می شود که اقتضای بزرگ بروز کند و یا شکستی فاحش بار آورد.

در وضعیتی چنین، یک نیروی مخالف درخور این عنوان نمی تواند وسیله سیاست این و آن قدرت خارجی بگردد و دلخواه قدرت ها را شعار خویش بگرداند. ابزار دست یک قدرت وقتی سیاستی شکست می خورد دوبار بی اعتبار می شود، یکبار بخاطر دنباله روی کورکورانه از قدرت خارجی و یکبار برای آنکه جانب میهن خویش را رها کرده و به زیان کشور خود و بسود رژیم ملاتاریا، اسباب دست قدرت خارجی شده اند.

نیروی جانشین مردم سالار می باید سیاست واقع بینانه ای در سطح افکار عمومی طرح کند و بکوشد که سیاست خارجی قدرتهای خارجی در قبال ایران را موضوع بحث و سائل ارتباط جمعی بگرداند. چنانکه افکار عمومی هم سیاست حکومت خویش را بشناسد و هم سیاستی را که بر پایه های جدید، از جمله این دو پایه استوار باشد:

الف- جانشین کردن مسابقه در رشد و مردم سالاری بمثابه اصل راهنمای سیاست خارجی کشورهای غرب در خاورمیانه، و

ب- مردم ایران هیچ فشاری را از بیرون مرزهای خویش، احساس نکنند و مطمئن شوند که در صورت اقدام به تغییر رژیم، خطری متوجه کشورشان نمی شود. بنا بر این، گروه های وابسته به قدرتهای خارجی، باید طرد شوند و فشار به رژیم قابل تبدیل به فشار به مردم کشور نباشد.

سیاست «بی طرفی فعال» را بر مبنای جدید پیشنهاد کردم. یک مراقبت دائمی ضرور است که غرب، سیاست حمایت آمیز دیگری را جانشین سیاست کنونی نکند و رژیم ملاتاریا و کسانی که در خدمت این رژیم، بطور مستمر، مانور ترس می دهند تا مردم ایران از جای نجسند، ناتوان بگرداند.

۴/۳- با صدور حکم دادگاه، محکومیت رژیم در دادگاه افکار عمومی کامل شد و رسمیت پیدا کرد. بنا بر این دولتی که از دادگاه ها و مراجع رسمی سه صفت خائن به مصالح ایران و فاسد و جنایت کار را گرفته است، فاقد مشروعیت است. هر دولتی با این دولت توافقی اقتصادی و یا غیر آن به عمل بیاورد، مسئول است و توافق فاقد ارزش است و برای مردم ایران تعهد آور نیست.

۴/۴- اینکه مردم ایران فرصت می یابند بار دیگر توانائی انسان هائی را ببینند که بر سر حق استوار می ایستند، دیگر مردمی که خود را اسیر دست قدرتها و بی پشت و پناه تصور می کردند، نیستند. بنا بر این، بیش از گذشته، نیازمند یک نیروی جانشین مردم سالار هستند.

در «پیروزی حق بر قدرت» گرچه روشهایی را مطالعه کرده ام که پیروزی را ممکن ساختند، به نیروی جانشین مردم سالار نیز پرداخته ام. در اینجا، این تاکید را سخت ضرور می یابم که گرایشهای مردم سالار باید بدانند جامعه ای که به اعتماد و امیدش خیانت شده است، نمی تواند به نیروی جانشینی که هویت روشن نداشته باشد، اعتماد کند. فعالیت سیاسی در ابهام، نه تنها مفید نیست بلکه به استبدادیان سود و به مردم سالاران زیان می رساند. اینک که چشم انداز ایران آزاد از ساخت استبدادی و مثلث زورپرست در دیدرس قرار گرفته است و دو جریان شتاب می گیرند، جریان همگرایی گرایشهای مردم سالار و جریان متلاشی شدن مثلث زورپرست، هر اندازه هویت نیروی جانشینی زلال تر، شتاب دو جریان بیشتر و صبح آزادی نزدیک تر.

* سرمقاله انقلاب اسلامی، شماره ۴۰۹ تحت عنوان «پیروزی حق بر قدرت». مجله مختار است آن مطالعه را دنبال این مطالعه کند و این را مطالعه ای کاملتر بگرداند. آن مطالعه، روشها را می شناساند.

جنبش پان اسلامیک - وحدت یا تفرقه؟

اسلام (مذهبی) پویاست که با سرعت در جاده رشد پیش می رود و پیروان یک میلیارد نفری آن در بیش از سه قاره پراکنده شده اند. در جهانی که در حال کوچک شدن است، در جهانی که نقطه های اطمینان در آن نادرند و ارزشهای آن در محل سوال و تردید قرار دارند، همه جا مردم برای یافتن آرامش به مذهب روی آورده اند اما شاید در هیچ جا این پدیده بیشتر از آنچه که در خاورمیانه اسلامی دیده می شود مصداق نداشته باشد. بحث در این نکته که احیای اسلام تا چه حد ممکن است به وحدت سیاسی و همکاری میان مسلمانان در خاورمیانه بیانجامد، موضوع این نوشته را تشکیل می دهد.

با تاسف باید بگویم که فرض اصلی من در این بحث چیزی عادی و قابل پیش بینی است. من هیچگونه جریان ملموسی را در جهت پیدایش جنبه واحدی از اسلام (پان اسلام) پیش بینی نمی کنم. بلکه برعکس باورم بر این است که روند تجزیه و تلاشی (در درون جهان اسلام) همچنان ادامه خواهد یافت. می پرسید، در زمانی که در سرتاسر منطقه حرکت های آشکاری در جهت «بازگشت به اسلام» دیده می شود چنین امری چگونه امکان پذیر است؟ درست به سبب همین اهمیت روزافزون اسلام در سیاست، بسیاری از کشورهای خاورمیانه ای یا در اکثر آنهاست که من تجزیه و تفرقه بیشتری را در راه می بینم. تجدید حیات اسلام بر مبنای ساختارهای کنونی و بویژه بر اساس نظام کشور - ملت صورت می پذیرد. این تجدید حیات پاسخی است به شرایط محلی و در محدوده همین شرایط نیز عمل می کند. این جریان نمادی از یک وضع ویژه است و شکل و سیمای خود را از شرایط خاصی که با دنیای پیرامون آن در ارتباطند: دولت، جامعه، اقتصاد سیاسی و میراث تاریخی به عاریت گرفته است. «تجدید حیات اسلام» که در سرتاسر منطقه به گونه ای موازی در جریان است، دو چهره متفاوت از «وحدت» را تصویر می کند.

از یکسو جهان اسلام از نظر احساسات و نگرانیها حالتی یکپارچه و متحد دارد. رویدادهایی که در یک کشور اسلامی به وقوع می پیوندد، و سرنوشت مسلمانان در هر

نقطه ای از دنیا، واقعاً مورد علاقه دیگر معتقدان به اسلام نیز هست. از سوی دیگر جهان اسلام دچار پراکندگی است. شرایط محلی برای مسلمانان در همه جا یکسان نیست. لاجرم پاسخی هم که به این شرایط داده می شود متفاوت است. صرف همین موضوع که اسلام به گونه ای فزاینده، به صورت عامل مهمی در سیاست کشورهای مسلمان درآمده است و به یک سرچشمه مشروعیت، یک نقطه اتکاء برای گروههای مختلف و یک سکه رایج برای پیشبرد خواستها و مقاصد تبدیل شده، به حالت تشتت و تفرقه میان کشورهای اسلامی افزوده است. با توجه به اولویت کشور - ملت و مصالح ملی، اسلام نیز به عنوان وسیله ای در راه تحقق این منافع ملی به کار گرفته شده و خواهد شد. از آنجا که هر رژیمی از این مذهب برای پیشبرد مقاصد خود بهره برداری می کند، این وضع همانگونه که یکی از ناظران گفته است به ناسیونالیسم های متعدد اسلامی و (در زمینه ای دیگر) به ناسیونالیسم های متعدد قومی انجامیده است. (۱) در این نوشته کوتاه من به اختصار به سه موضوع زیر خواهم پرداخت: (۱) آثار مترتب بر «تجدید حیات» اسلام در امر اتحاد میان مسلمانان. (۲) آثار به جای مانده از این تجدید حیات در اتحاد میان کشورها (۳) چشم اندازهای موجود برای پیدایش یک جبهه واحد اسلامی در برابر تداوم تفرقه و تشتت کنونی.

امروز اسلام، در سیاست کشورها، نسبت به ایدئولوژیهای دیگر (ناسیونالیسم عرب، پان عربیسم، سوسیالیسم عرب و جز آن) برجستگی بیشتری پیدا کرده است. اکثر رژیمها از به کرسی نشاندن مشروعیت خود با ایجاد نهادهای پایداری، به منظور مقابله با مسائل دنیای نوین و یا پاسخ گفتن به انتظارات ملت‌های خود عاجز مانده اند. بسیاری از مردم، راه گم کرده، از خود بیگانه و با احساسی از سرخوردگی به عنوان «یک راه حل» برای مسائل خود به اسلام روی آورده اند. آنها به جای تحقیق و بازنگری در طبیعت چنین راه حلی، با اعتماد خود را بدان سپرده اند. در چشم شمار بزرگی از این مردم، تنها جایگزین شایسته برای دولتهای ورشکسته و اعتبار باخته ای که در مسند قدرت نشسته اند، اسلام است. شباهت مسائل مبتلا به مسلمانان در دنیای امروز، ممکن است اختلافات اساسی را که میان آنها وجود دارد از نظرها پنهان کند.

اسلام برای مسائل بیشماری که جوامع امروزی با آنها دست به گریبانند کمتر رهنمودی ارائه می کند. توفیق اسلام بیشتر در بسیج توده عوام بوده است تا در تدارک پاسخ برای مسائل سیاسی این روزگار. گروههای اسلامی با آن که در لزوم استقرار یک جامعه مبتنی بر ضوابط اسلامی با یکدیگر اشتراک نظر داشته اند، در جزئیات امور با یکدیگر توافقی نشان نداده اند (اولویت احکام شرع بدون شک مورد توافق همگانی قرار دارد اما

قرار گرفتن حکومت در دست طبقه روحانی، نقش زنان و وضع اقلیت‌ها از جمله موضوعاتی است که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند. (از دیگر مسائل مورد اختلاف، یکی هم این است که آیا باید قدرت را از بالا قبضه کرد یا از پایین.)

در میان جمعیت «اخوان المسلمین» از همان آغاز بر سر این موضوع که آیا باید از طریق انقلاب و یا از راه یک روند تکاملی به قدرت دست یافت اختلاف نظر بروز کرد و این اختلاف تا به امروز همچنان باقی است. نکته دیگر این که میان آنچه که از سوی گروه‌های اسلامی (پیش از رسیدن به قدرت) اعلام می‌شود، با عمل این گروه‌ها بعد از به دست گرفتن قدرت شکاف بزرگی وجود دارد.

پرسش اساسی که در این بحث مطرح می‌شود این است که آیا تزریق اسلام در بدنه سیاسی کشورهای مسلمان موجبات اتحاد آنها را فراهم می‌آورد؟ در کشورهای مسلمان، چنان که پیش از این نیز اشاره شد، فرسایش بنیان مشروعیت نظام‌های حاکم و وعده‌های وفا نشده، صحنه‌ها را برای ورود گروه‌های اسلامی به میدان آماده کرده است. به فرض که چنین اتفاقی هم افتاد، باید دید که بعد از آن چه پیش خواهد آمد؟

آنچه که با اطمینان می‌توان گفت اینکه، ورود گروه‌های اسلامی به صحنه سیاسی ممکن است هر چیز دیگری را غیر از وحدت میان آنها موجب شود. این گروه‌ها هم در محتوای برنامه‌های خود و هم در شیوه به اجرا گذاشتن آنها با یکدیگر اختلاف نظر دارند. این وضعیت می‌تواند به تقارهای موجود در جوامع مسلمان هرچه بستر دامن زند یا آن که شکاف‌های جدیدی در درون آنها به وجود آورد.

پی آمدهای مترتب بر این وضع به شرح زیر است:

- پدید آوردن مسائل و دشواریهایی برای اقلیت‌های قومی و مذهبی. جنگ جنوب سودان، شرایط حاکم بر جمهوری اسلامی ایران، الجزایر و مصر (در ارتباط با قبطیان مسیحی) از اینگونه مسائل به شمار می‌روند.
- دو قطبی کردن جامعه، میان هواداران حکومت مذهبی و طرفداران نظام غیر مذهبی.
- بروز اختلاف و کشاکش در داخل خود گروه‌های اسلامی.

آنچه که در ایران جریان دارد، تصویر زنده‌ای از این وضع به دست می‌دهد. طرفداران حکومت غیر مذهبی حتی آنان که در صف انقلابیون قرار داشتند از فعالیت منع شده‌اند. اختلافات اساسی چه در شیوه عمل و چه در نقاط تأکید، در داخل دستگاه حاکمیت همچنان ادامه دارد و سبب پیدایش وضعی که از طرف برخی به «بحران مشروعیت» اصطلاح می‌شود، گردیده است. برای نمونه درباره این موضوع که آیا فعالیت احزاب

سیاسی باید آزاد باشد یا نه اختلاف نظر وجود دارد مسئله حکومت مذهب‌یون نیز یک موضوع اختلاف انگیز و تفرقه آور است. مسلمانان اهل تسنن در ایران احساس می‌کنند که به حاشیه رانده شده‌اند و در سالهای اخیر ناخشنودی خود را ابراز داشته‌اند. نظریه «ولایت فقیه» که کمابیش توسط آیت‌الله خمینی اختراع شده، تماماً، از طرف برخی از آیات ارشد، که نتوانستند از اجرای آن جلوگیری کنند نفی شده است. تکلیف مرجعیت تقلید شیعیان نیز بطور کامل در کانون بحث و اختلاف قرار دارد. آنچه سبب بروز این اختلاف شده این است که آیا مرجع باید بر اساس احاطه بر مسائل فقهی برگزیده شود و یا بر مبنای بصیرت و مهارت سیاسی. موضوع مورد اختلاف دیگر این است که آیا مرجعیت تقلید شیعیان، همانطور که در گذشته چنین بوده، «حق» ایرانیان است و یا باید بر روی سایر ملیت‌ها و دیگر مراکز روحانیت شیعه بویژه نجف نیز گشوده باشد. (۲)

اختلافات پدید آمده بر سر مسئله مرجعیت تقلید شیعیان بیان‌کننده این واقعیت است که وحدت نظر، منحصرأ بر مبنای اسلام، با آن که شیعیان بیش از یکدهم مسلمانان جهان را تشکیل نمی‌دهند، تا چه حد دشوار است. (۳)

از آنجا که اسلام راه حل روشن و مشخص و یا لاقفل واحدی برای بسیاری از مسائل جامعه ندارد، برخورد با این مسائل بطور پایان‌ناپذیری به عهده تعویق افتاده است. برای نمونه می‌توان به موضوع مالکیت خصوصی و عدالت اجتماعی و مالکیت خصوصی در برابر حق حاکمیت دولت اشاره کرد. مشروعیت نظام تنها بر شریعت استوار نیست بلکه خواست و اراده مردم نیز یک ستون آن را تشکیل می‌دهد. با آنکه رهبر توسط مجلس خبرگان تعیین می‌شود ولی این مجلس خود مبعوث آراء عمومی است. اما این موضوع به اختلاف نظر در این زمینه که آیا رهبر نیز مانند هر سیاستمدار دیگری باید به رای مردم برگزیده شود یا اینکه منصوب گردد پایان نداده است. رئیس قوه قضائیه اخیراً پیرامون این موضوع نظر زیر را ابراز کرده است:

«وقتی که مردم کسی را، اعم از نماینده مجلس، رئیس قوه اجرایی و یا متصدیان مشاغلی که بطور غیرمستقیم انتخابی هستند بر می‌گزینند، رای آنها تنها منشاء حقانیت آن مقام به شمار می‌رود. اما منشاء دیگری هم وجود دارد و آن وحی آسمانی است که منشاء نخست را محدود می‌کند. در اصل باید گفت که ولی، که توسط خداوند مبعوث می‌شود نیازی به نمایندگی (از جانب مردم) ندارد... اکنون باید دید که اعتقاد به ولایت فقیه از رای عمومی نشأت می‌گیرد و یا از بعثتی از جانب خداوند؟ میان این دو اختلافی اساسی وجود دارد.» (۴)

اسلام با تعیین یک چهارچوب مشخص یا اراده یک سلسله اصول، به طریقه ای که کاملاً روشن و خالی از ابهام باشد، برای مسائل اجتماعی پاسخی ندارد. تنها در یک سلسله کلیات آنهم در بالاترین سطوح، میان گروههای اسلامی اتفاق نظر می توان سراغ کرد. هر یک از آنها هدفهای متفاوتی را در نظر دارند و وسایل تحقق بخشیدن به این هدفها نیز یکسان نیست. در ایران، جامعه ای که در حال حاضر اسلام بر آن حکومت می کند، اختلافات فزاینده ای در طیف گسترده ای از مسائل، از موضوع رهبری گرفته، تا صلاحیت و مسئولیت پاسخگویی زمامداران در برابر مردم و برنامه ها و هزینه های اجرای آنها وجود دارد.

اسلام می تواند به عنوان تکیه گاه مشترکی برای یک مخالفت متشکل با دولتها مورد رجوع و استفاده قرار گیرد ولی این حالت تشکل و اتحاد، فریبنده، گمراه کننده و موقتی است، زیرا نه می تواند برنامه جایگزینی ارائه دهد و نه بر اختلافات موجود در درون جوامع فائق آید و یا راه را برای یک راه حل بدون زحمت از طریق بحث و سازش هموار سازد. جاذبه همبستگی اسلام در داخل جوامع مسلمان، برای پشت سر گذاشتن این اختلافات کافی نیست.

آیا تجدید حیات اسلام، سبب افزایش همکاری و وحدت نظر میان کشورهای مسلمان در سطح منطقه ای شده است؟ با یک بررسی سریع می توان دریافت که نه تنها چنین امری روی نداده بلکه حالتی خلاف آن پیش آمده است. با آن که موارد رجوع و تاکید بر اسلام در موضع گیریها و سخن پراکنیها به عنوان یک وسیله کسب مشروعیت فزونی یافته، اما نقارها و اختلافات همچنان بر جای خود باقی است و حتی دامنه بیشتری هم پیدا کرده است. ایران و سودان را می توان به عنوان دو نمونه ای اراده داد که نشان می دهد، استقرار حکومت اسلامی به برقراری روابط بهتری با همسایگان کمک نکرده است.

جنگ ایران و عراق به تعبیر ایران «یک جنگ تحمیلی» بود. ایران کوشید تا با شعار «راه قدس از بغداد می گذرد» به این جنگ یک حالت «اسلامی» ببخشد. صدام نیز در مقابل این جنگ را به عنوان سدی در برابر مهاجمان ایرانی که می خواهند انقلاب شیعی خود را به سرتاسر خلیج فارس صادر کنند و انمود ساخت. این جنگ موجب بروز تفرقه در عالم عرب گردید. با آنکه اکثریت اعراب به حمایت از عراق برخاستند، سوریه، به ملاحظه منافع ملی تصمیم گرفت در کنار ایران باقی بماند. این جنگ به جدایی و نفاق میان اعراب و ایرانیان و میان شیعه و سنی نیز دامن زد. مدتی نزدیک به یک قرن بود که ایران از مبادرت به جنگ با همسایگان مسلمان خود احتراز ورزیده بود. آیا باید گفت که

بروز چنین جنگی بعد از وقوع یک انقلاب اسلامی در ایران یک امر اتفاقی بوده است؟ البته این نکته که صدام به بروز جنگ کمک کرد، مورد اتفاق نظر است. اما صدام هم در جنگ دوم خلیج فارس و در رجزخوانیهای خود به اسلام متوسل شد. مصر و عربستان سعودی هم کوشیدند تا برای توجیه ورود خود به جنگ در طرفداری از امریکا بر تائید و موافقت مقامات و مراجع مذهبی تکیه کنند. حال آن که سازمان آزادی بخش فلسطین که یک نهاد غیر مذهبی است به حمایت از صدام برخاست. در همان حال اعراب شمال افریقا و نقاط دیگر از صدام حمایت کردند. (۵) این جنگ موجب تفرقه جهان اسلام شد. کشورهای عرب خلیج فارس ترجیح دادند به دنیای غرب تکیه کنند تا به برادران عرب خویش. اسلام نتوانست در افکار عمومی عرب وحدتی بوجود آورد.

موضوع فلسطین که چه شیعه و چه سنی نه به عنوان یک سرزمین عرب، بلکه به منزله یک جامعه مسلمان از آن یاد می کنند، می بایست وحدت نظر بیشتری را میان کشورهای مسلمان موجب شده باشد. ولی در اینجا نیز هدفی که این کشورها از سیاست فلسطینی خود دنبال می کنند یکسان نیست. ایران از مسئله فلسطین برای بالا بردن اعتبار اسلامی خود و گسترش دایره عمل خویش بیرون از محدوده تنگ دنیای شیعه بهره برداری کرده است. از سال ۱۹۹۲ تهران با کمک به گروههای سنی مذهبی مانند حماس که با مذاکرات صلح میان اعراب و اسرائیل مخالفند، این گونه گروهها را در برابر گروههای رقیب که به کمک مالی عربستان سعودی اتکاء دارند و از جریان صلح خاورمیانه طرفداری می کنند تقویت کرده است. عربستان سعودی برای مقابله با ایران و توجیه حمایت خود از جریان صلح به فتوایی از شیخ ابن بعض، مقام ارشد دستگاه روحانیت آن کشور تکیه می کند. در این فتوا، شیخ ابن بعض، اعلام داشته است که صلح با اسرائیل چنانچه به حال مسلمانان سودمند باشد و به فلسطینیها در جهت ایجاد کشوری برای خود کمک کند جایز است. البته اکثریت مسلمانان (در مصر و اردن و پاکستان و کویت و کشورهای حوزه خلیج فارس) در این زمینه وضعی شبیه به موضع ایران دارند. همه جنبش های اسلامی فلسطین نیز از همین رویه پیروی می کنند. (۶) همانگونه که مذاکرات «کمپ دیوید» هم نشان داد، کشورهای مختلف اسلامی در وهله نخست بر اساس منافع مشخص خود عمل می کنند نه بر مبنای یک رشته ملاحظات انتزاعی، ملی یا بین المللی. هر قدر که به مسئله فلسطین یک حالت مذهبی داده شود، امکان کمتری برای حل این مسئله وجود خواهد داشت. این کار موجبات نزدیکی بیشتری را نیز بین کشورهای مسلمان فراهم نخواهد آورد.

نمونه دیگری که می توان مثال زد ترکیه است. ترکیه کشور مسلمانی است که تحت

یک نظام غیر مذهبی اداره می شود و تنها کشوری است در جهان اسلام که ضوابط دموکراسی در آنجا رعایت می شود. حزب «رفاه» در حال حاضر نیرومندترین حزب سیاسی ترکیه به شمار می رود. این حزب از یک نظام دموکراتیک و چند حزبی پشتیبانی می کند و خواستار برقراری روابط نزدیکتری با دیگر کشورهای اسلامی نیز هست ولی کشورهای اسلامی این احساس نزدیکی و برادری را نسبت به ترکیه ندارند و بویژه از همکاری آن با اسرائیل انتقاد می کنند. مذهب یون ایرانی ترکیه و کشورهای عرب را به یکسان به تازیانه انتقاد می بندند. (۷) شک نیست که محتوای اسلامی نظام حکومتی ترکیه در حال حاضر از هر زمان دیگری از تاریخ معاصر آن کشور بیشتر و پررنگ تر است ولی این امر سبب نشده که آن کشور با دیگر مسلمانان در مسائلی مانند فلسطین اشتراک نظر پیدا کند و یا وحدت دنیای اسلام را حتی یک گام به جلو پیش برد.

در حوزه خلیج فارس نیز داستان مشابهی در جریان است. ایران و عربستان سعودی هر دو از عراق صدام حسین نفرت دارند. هر یک از این دو کشور از اسلام برای مقاصد سیاسی داخلی و خارجی خود به گونه متفاوتی سود می جویند. نظام فعلی مستقر در ایران، خود را نماینده اسلام «ناب» به شمار می آورد و آنچه را که در عربستان سعودی به این عنوان وجود دارد «اسلام امریکایی» می خواند. روابط میان این دو کشور هیچگاه به بدی امروز نبوده است. ۷۵ درصد از جمعیت منطقه خلیج فارس از شیعیان تشکیل شده است هرچند که تمامی جمعیت ایران شیعه مذهب نیستند ولی شمار عظیمی از شیعیان در عراق و بحرین و کویت زندگی می کنند که آماج تبلیغات و رجزخوانیهای نظام مستقر در تهران قرار دارند و همین امر سبب شده است که موجبات مزاحمت و ناراحتی شیعیان از طرف حکومتهای موجود در این کشورها به این عنوان که آنها می توانند تکیه گاه بالقوه ای بر اعمال و خرابکاری باشند فراهم آمده است.

اختلاف نظر و برداشت متفاوت ایران و عربستان سعودی از اسلام یکی از علل عمده بروز اختلاف و نفار میان آنها بوده است. در نقطه مقابل ایران که یک موضع ضد غربی و بویژه ضد امریکایی اتخاذ کرده است، عربستان سعودی خود را یکباره به امریکا متکی ساخته است. ایران معتقد است که مسلمانان در جریان حج می توانند با برپا کردن تظاهراتی، بر ضد سیاستهای امریکا و اسرائیل اعتراض کنند، در حالیکه مقامات سعودی تشکیل چنین تظاهراتی را اجازه نمی دهند و همین امر سبب شده است که روابط دو کشور هر سال در فصل حج حالت بحرانی پیدا کند. پس از تلفاتی که طی تظاهرات سال ۱۹۸۷ در جریان مراسم حج در میان زائران ایرانی به بار آمد، روابط تهران و ریاض در ۱۹۸۸ قطع

شد. هر چند که این مناسبات از ۱۹۹۱ به بعد از سر گرفته شده ولی هرگز میان دو طرف چه در زمینه تعداد زائران و چه در مورد نحوه رفتار آنها هنگام مراسم حج، توافق نظر حاصل نشده است.

اشتراک مذهب در منطقه خلیج فارس به حل اختلافات ارضی نیز هیچگونه کمکی نکرده است. نمونه آن اختلاف موجود میان ایران و امارت متحده عربی بر سر یک جزیره (ابوموسی) است. این اختلاف البته میراثی است که از دوران شاه به جای مانده است. شک نیست که با نام همبستگی اسلامی چنین اختلافی را به آسانی می توان حل و فصل کرد ولی تاکنون آنچه که مشاهده شده در جهت عکس چنین حالتی بوده است. چنین می نماید که فیصله اختلافات ارضی، هنگامی که هر دو طرف به حقانیت خود اعتقاد کامل دارند، به مراتب دشوارتر می شود.

در افغانستان دنیای مسلمان برای بیرون راندن یک نیروی متجاوز و اشغالگر به طور متحد و یکپارچه عمل کرد. با این همه در آنجا نیز اولویت ملاحظات سیاسی و ملی بر جوانب مذهبی بزودی آشکار شد. ایران از نظر استراتژیکی برای بیرون راندن نیروهای کمونیستی شوروی از افغانستان با امریکا اتحاد کرد ولی از نظر تاکتیکی به تقویت گروههای شیعی در برابر فرقه های سنی پرداخت. پس از خروج شورویها از افغانستان بار دیگر، سنت های دیرین این کشور بر پایه شبکه های ساده ارتباطی، ملهم از همبستگی نژادی و قبیله ای بر سایر ملاحظات فائق آمد. (۸)

ادامه جنگ داخلی در افغانستان خود بهترین گواه صدق این مدعاست و نشان می دهد که اسلام هیچ کمکی به حل اختلافات و پایان دادن به نزارها و تفرقه ها نکرده است.

ایران و سودان هر کدام نماینده یک چهره تندرو انقلابی از اسلام، یکی بر مبنای آئین شیعه و دیگری بر پایه کیش سنی هستند. اکنون بینیم که آیا این دو نظام (انقلابی) با یکدیگر واقعا همکاری کرده اند؟ در افغانستان، سودان در موافقت با عربستان سعودی که مخالف ایران است از گروه گلبدین حکمت یار حمایت کرد. حسن ترابی، رهبر سودان به حکومت طبقه روحانی معتقد نیست و دیگر سودانیها نیز نظریه ولایت فقیه را نپذیرفته اند.

ایران به نوبه خود به کوشش های حسن ترابی در جهت به دست گرفتن رهبری در جهان اسلام بی اعتنا مانده است. (۹) حسن ترابی با تشکیل یک گروهی بین المللی از گروههای اسلامی زیر عنوان «کنفرانس خلق عرب و اسلامی» سعی داشته است در برابر «سازمان کنفرانس اسلامی» که بر حمایت عربستان سعودی متکی است نهاد رقیبی به وجود آورد و مقاصد خود را به این وسیله به مرحله اجرا بگذارد. این کنفرانس از ۱۹۹۱ تا

۱۹۹۵ سه بار اجلاس داشته ولی نتوانسته است کوچکترین قدمی در راه اتحاد اسلام بردارد و گروه‌های اسلامی همچنان گرفتار تفرقه باقی مانده و رهبران آنها حاضر نشده اند خود را در زیر فرمان رهبر واحدی قرار دهند. (۱۰)

ایران نیز به ایجاد گروه‌های ویژه تحت اطاعت خود مبادرت ورزیده اما از رقابت با «سازمان کنفرانس اسلامی» که تحت سلطه عربستان سعودی قرار دارد احتراز جسته و در این سازمان شرکت کرده است. تهران حتی میزبانی گردهمایی آینده سران کشورهای عضو این سازمان را (در دسامبر ۱۹۹۷) به عهده گرفته است. اما ایران رقابت خود را با عربستان سعودی از طریق متهم ساختن این کشور به پیروی از «اسلام امریکایی» دنبال کرده است. ایران همچنین به دفاع و حمایت از مسلمانان بوسنی برخاسته و علاوه بر این که خود صد میلیون دلار برای کمک به آنها اختصاص داده، از سایر کشورهای اسلامی نیز خواسته است که به باری ایشان بشتابند. در جریان جنگ داخلی در بوسنی، ایران آمادگی خود را برای اعزام یک نیروی ۱۰ هزار نفری به آن سرزمین به سازمان ملل متحد اطلاع داد و همچنین بانی اجتماع فوق العاده وزیران امور خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی گردید. رهبران تهران کشورهای عرب را به خاطر بی اعتنائی به تیره روزی مسلمانان بوسنی و لبنان آماج حملات خود کردند و با اعلام آمادگی برای دفاع از حقوق هم کیشان مسلمان در هر نقطه ای از دنیا خواستند موجبات سرآسیمگی و شرمندگی عربستان سعودی را فراهم آورند.

هر چند که افزایش تعداد کنفرانس‌ها و گردهمایی‌های اسلامی ممکن است به هشیاری و آگاهی مسلمانان نسبت به لزوم همبستگی و وحدت تعبیر شود ولی در عین حال می‌توان این پدیده را به عنوان نشانه ای از شدت گرفتن رقابت و تفرقه میان کشورهای اسلامی تلقی کرد. واقعیت این که جز «جمعیت اخوان المسلمین» که حالت استقلال خود را حفظ کرده است دیگر جمعیت و نهادهای اسلامی هر یک وابسته به دولتی هستند و به عنوان ابزاری برای منافع کشورهای مختلف عمل می‌کنند. (۱۱)

شک نیست که اسلام تاثیر بزرگی بر زندگی بسیاری از مردم خاورمیانه دارد و این تاثیر را با جلوه‌های گوناگون بر حیات آنان می‌توان دید. همچنین در روزگار بحران و پریشانی اسلام، به عنوان یک ملجاء و تکیه گاه روحی ظاهر می‌شود و این خود دلیلی بر استحکام و عمق ریشه‌های آن در بین این مردم است. برای مبارزه با فساد و مادی‌گرایی دولتهای موجود معمولاً به ارزشهای اسلامی استناد می‌شود. این ارزشها به مردم احساسی از ثبات و تداوم ارزانی میدارد. اما این ثبات و استحکام با منطبق کاملاً پوچی که مقامات محلی برای

توجیه سیاستهای متغیر خود به آن استناد می کنند در تضادی فاحش قرار می گیرد. دولتها با آگاهی از این نفوذ و جاذبه اسلامی همواره کوشیده اند تا در مقام حرف و رجزخوانی، به اسلام استناد جویند و بویژه چنین وانمود کنند که دیپلماسی عمومی خود را بر پایه های اسلام استوار ساخته اند. آنها کوشیده اند که با توسل به اسلام دشمنان خویش را سردرگم سازند و وسیله ای برای توجیه مشروعیت خود به دست آورند. برگزاری مراسمی مانند حج فرصتی است برای مردم مسلمان که احساس همبستگی و یگانگی خود را تجربه کنند. این همبستگی و همدردی که وجود اشتراکات تاریخی و احساساتی تقویت کننده آن است بی شک در سطوح مردم وجود دارد. همدردی مسلمانان کشورهای مختلف نسبت به وضع اسف آور مسلمانان بوسنی و کشمیر نمونه بارزی از این همبستگی است.

بر این اساس، آنچه را که با اطمینان می توان گفت اینکه دلبستگی به اسلام در سطح مردم نه تنها کاستی نگرفته بلکه افزایش نیز یافته است. یک نظر سنجی میان دانشجویان هشت کشور عرب نشان داد که آنها مذهب را مهمترین عامل همبستگی میان گروههای خود اعلام داشته اند. در نظر سنجی دیگری در بین ده کشور عرب، ۶۰ درصد از مردم، اسلام را به عنوان مهمترین عامل ترکیب دهنده «پان عربیسم» توصیف کردند، و ۳۶ درصد اعلام داشتند که جانبدار اتحاد بی درنگ کشورهای عرب بر اساس مبانی اسلامی هستند. (۱۲)

علیرغم چنین حالتی، وجود تفاوت و تعارض میان کشورهای خاورمیانه، از جهات گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بسیار چشمگیر است. به عنوان مثال در زمینه درآمد سرانه، این درآمد در امارات متحده عربی با ۱/۲۴ میلیون نفر جمعیت ۱۵/۵۰۰ هزار دلار است (۱۳) در حالی که در مصر که ۵۵ میلیون نفر جمعیت دارد از ۶۵۰ دلار تجاوز نمی کند. در میان کشورهای خاورمیانه هماهنگی واقعی و اصیلی وجود ندارد و آنچه که هست جز ظاهرسازی چیز دیگری نیست. بر عکس حالت تفرقه و رقابت را که نمونه های آن در سطور پیشین مورد اشاره قرار گرفت چه در سطح منطقه ای و چه در مقیاس بین المللی میان آنها به خوبی می توان مشاهده کرد.

با توجه به آنچه که گذشت اکنون باید دید که اتحاد اسلام یا «پان اسلامیسیم» دقیقاً چه معنا و مفهومی می تواند پیدا کند؟ نخست برقراری همکاری بیشتر میان کشورهای مختلف اسلامی در مسائل مختلف بدون محدود شدن به یک چارچوب معین مطرح می شود. دوم امکان پیدایش یک اردوگاه یا یک اتحاد اسلامی با یک سیاست خارجی واحد به ذهن خطور می کند و سرانجام تشکیل یک کشور یا موجودیت واحد از مسلمانان مطرح

می گردد. شوق اخیر طالب و طرفدار بیشتری دارد ولی بی درنگ مسائلی مانند میزان آمادگی در حل و ادغام حاکمیتها، و فدا کردن ثرونها و امتیازات مطرح می شود و تازه باید پرسید که شرایط چنین درهم آمیختگی و ادغامی را چه کسی تعیین می کند؟

با عنایت به گونگی شرایط و اختلاف راه و مسیر جوامع اسلامی، می توان گفت وحدت این جوامع موضوعی است که امکان عملی آن متفی است. پدید آمدن یک اردوگاه به هم پیوسته از کشورهای اسلامی نیز امری بسیار غیر محتمل است.

با وجود بروز آگاهی بیشتری در میان مسلمانان نسبت به هویت اسلامی خود، تا کنون دولتها قادر نبوده اند این تحول را از طریق افزایش همکاری محسوس و ملموس بین خود نمایندگی کنند. اگر در مرزهای کشورهای مسلمان با یکدیگر حوادث خونینی روی می دهد، این حوادث زائیده جنگ و ستیز میان خود مسلمانان است نه جهاد با غیر مسلمانان. البته استقرار همکاری بیشتری میان کشورهای مسلمان به عنوان یک اردوگاه آزاد سیاسی، بدون آنکه رشته هایی در سطوح رسمی آنها را بهم پیوند داده باشد، به عنوان شاخه ای از گروه کشورهای غیر متعهد، خارج از حیطه امکان نیست. اگر این همکاری فقط به مسائل مرتبط به مسلمانان، محدود شود، تحقق آن بین بعضی از کشورها و گروههای اسلامی میسر است. همچنین می توان انتظار داشت که توجه ظاهری در سطح بیانیه های سیاسی به مسئله همبستگی اسلامی در آینده افزایش یابد. اما وحدت میان مسلمانان حتی در موضوعاتی که منحصرأ به مسلمین مربوط می شود امری است که تحقق آن در آینده نیز مانند گذشته همچنان غیر محتمل می نماید. کشورهای مسلمان همچنان به صدور بیانیه در جانبداری از وحدت اسلامی ادامه خواهند داد، اما در عین حال بر حق (اختصاصی) خود در معنی کردن چنین وحدتی هم پای خواهند فشرد. افزوده بر این نباید فراموش کرد که انسان امروزی هویتهای گوناگونی دارد. بدون انکار پدیده کشف مجدد اسلام و ادامه نقش کانونی آن در خاورمیانه، در این موضوع که اسلام به صورت هویت فائق و مقدم برای مردم این منطقه در هر اوضاع و احوالی درآید، محل تردید وجود دارد. با افزایش ناسیونالیسم دولتی که نمایاننده شرایط ویژه هر یک از کشورهای اسلامی است، شکاف میان احساس همبستگی با دیگر مسلمانان و سیاستهای کنونی که از طرف دولتها تعقیب می شود همچنان به جای خواهد ماند و حتی وسعت بیشتری نیز پیدا خواهد کرد. بنا بر این می توان پیش بینی کرد که به جای پدید آمدن وحدتی معقول در قالب «پان - اسلام»، پراکندگی و تفرقه (میان کشورهای اسلامی) کماکان ادامه یابد و چه بسا که شدت بیشتری نیز بگیرد.

- ۱- «اولیویه روا» Olivier Roy، مصاحبه با «لوموند»، ۶ مارچ ۱۹۹۶، «شکست اسلام مردمی» - پاریس، (سنت اسپری / سوی Seuil، ۱۹۹۲).
- ۲- برای پی بردن به یکی از این بحث‌ها، رجوع کنید به «شائول بخاش»، «ایران بحران مشروعیت»، «سخنرانیهای مربوط به خاورمیانه» (تل آویو، مرکز موشه دایان برای مطالعات خاورمیانه ای و افریقا، ۱۹۹۵) صص ۱۱۸-۹۹.
- ۳- مارتین کریمر Martin Kramer «اتحاد در پیرامون اسلام»، به ویراستاری «آیا آیالون» Aya Ayalon، خاورمیانه، نشریه کامنتری Commentary، شماره ۱۸، ۱۹۹۳ (بولدر، وست ویو، ۱۹۹۶) صص ۱۲۹.
- ۴- آیت الله محمد یزدی، خطبه نماز جمعه، تهران، صدای جمهوری اسلامی ایران، ۱۹ آوریل، خلاصه پخش شده توسط بی.بی.سی. اخبار جهانی، ۲۵-۲۶، ۲۲ آوریل ۱۹۹۶.
- ۵- «بنیادگرایی اسلامی و بحران خلیج فارس»، به ویراستاری جیمز پیسکاتوری James Piscatori (شیکاگو، آکادمی امریکایی هنرها و علوم، ۱۹۹۱).
- ۶- مارتین کریمر، «اتحاد در پیرامون اسلام».
- ۷- آیت الله اکبر مشکینی، رئیس مجلس خبرگان، خطبه در قم، ۱۲ اپریل، سیمای جمهوری اسلامی ایران، کانال ۱، ۱۳ اپریل، پخش از طرف بی بی سی، ۱۵ اپریل ۱۹۹۶.
- ۸- اولیویه روا، «شکست اسلام مردمی» صص ۱۸۷-۱۸۶.
- ۹- حسن ترابی، در مصاحبه با «شرق الاوسط»، لندن، ۲۱ مارچ و نیز در مصاحبه با دکتر قاضی صلاح الدین عتابانی، دبیر کل کنگره ملی سودان، نگاه کنید به شرق الاوسط، ۲۹ اپریل ۱۹۹۶.
- ۱۰- نگاه کنید به مقالات «مونا نعیم» «کنفرانس اسلامی خرطوم»، «صهیونیسم و امپریالیسم غربی» را تقبیح می کند، لوموند، اول اپریل ۱۹۹۵، و کنفرانس خرطوم تضادهای میان اسلام گرایان را به نمایش می گذارد»، ۴ اپریل ۱۹۹۵، برای آگاهی از نحوه عملکرد ترابی در ۱۹۹۳، نگاه کنید به «کریمر» «اتحاد پیرامون اسلام»، صص ۱۴۶-۱۴۱.
- ۱۱- «اولیویه روا»، «شکست اسلام مردمی»، صص ۱۳۹.
- ۱۲- برگرفته از «اسلام تندرو: الهیات اسلامی و سیاست نوین» نوشته امانوئل سیوان Emmanuek Sivan، «نیویون»، ییل (۱۹۸۵) صص ۱۷۱-۱۷۰.
- ۱۳- نقل شده در براین بیدهام Brian Beedham، «به خاطر خدا دوباره چنین کاری نکنید»، «یک بررسی از اسلام»، اکونومیست، ۶ آگوست ۱۹۹۴، صفحه ۴.

نکاتی در شناخت جنبش‌های مرفی در ایران بعد از اسلام

نقش «دین» در مناسبات اجتماعی و تلفیق آن در حاکمیت «دولت» ها در قرون وسطی مسأله ای نیست که خاص جامعه ایران بوده باشد، بلکه تلفیق «دین» و «دولت» و نقش مهم مذهب در مناسبات فرهنگی و تأثیر آن بر وجدان و شعور اجتماعی - سیاسی جامعه، در همه جا، و در همه نظام‌های ماقبل سرمایه داری وجود داشته است. بطوریکه در اروپا تا حوالی قرن چهاردهم میلادی، روحانی (کشیش) کسی بود که گنجینه دانش را در اختیار داشت. نه اشراف، سواد خواندن داشتند و نه روستاییان. کلیسا همچنین با قدرت اقتصادی - سیاسی خود، پاسدار یک ایدئولوژی عام و فراگیر (مسیحیت) بود.

در چنان شرایطی، جنبش‌های اجتماعی، تفکرات فلسفی و عقاید سیاسی - اجتماعی رهبران و روشنفکران مرفی - به ناگزیر - از صفای باورهای مذهبی می گذشت و «رنگ» ی از عرفان و مذهب به همراه داشت چنانکه در سراسر تاریخ اروپای قرون وسطی تا اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ میلادی نیز، همه جنبش‌های اجتماعی قبل از اینکه به شکل سیاسی ظاهر شوند بصورت جنبش‌های دینی بروز کرده اند از آن جمله است، جنبش بزرگ «آنا بابتیست»ها (Anabaptiste) که قدرت دولتی و سلسله مراتب دینی و اجتماعی را نفی و انکار می کردند. (۱)

بررسی تاریخ فلسفه ایران در دوران اسلامی و خصوصاً شناخت جنبش‌ها و جریانات ضد اسلامی در این دوران، از اهمیت بسیار برخوردار است. در بررسی عقاید این جریانات و جنبش‌ها به شرایط مذهبی - سیاسی حاکم بر جامعه و نیز بر محدودیت‌های تاریخی پیدایش و رشد آن عقاید، باید توجهی اساسی داشت. در واقع: شرایط سخت مذهبی و سلطه شریعتمداران بر اهرم‌های قدرت سیاسی - فرهنگی، باعث می شد تا متفکران آزاد

اندیش و رهبران جنبش های مترقی، عقاید اصلی خود را در لفافه یا نقابی از واژه ها و مفاهیم عرفانی - اسلامی پنهان نمایند. از این گذشته، در شرایط سیاسی - فرهنگی قرون وسطی، وجود احزاب مترقی و مکتب های مادی، ناشناخته بود و هرگونه ارتداد و یا الحادی، به شکل «رفض دینی» تجلی می کرد. به عبارت دیگر: در دوره ای که مردم جز دین و الهیات، باورهای دیگری نمی شناختند، استفاده رهبران و متفکران پیشرو از «لفافه مذهبی» را باید اولاً: ضرورتی برای مصون ماندن از تکفیر و تعقیب شریعتمداران و ثانیاً: وسیله ای برای کسب پایگاه اجتماعی دانست. (۲)

بطوریکه قبلاً نوشتیم، (۳) بسیاری از آثار ادبی اسناد تاریخی ما از ترس و بیم متفکران دگراندیش در ابراز عقاید خود حکایت می کنند، مثلاً عارف بزرگ - «عبدالرحمن جامی» - در اشاره به حکومت واعظان و تسلط شریعتمداران، تأکید می کند:

شیخ خودبین که به اسلام برآمد نامش
نیست جز زرق و ریا قاعده اسلامش
دام تزویر نهاده است خدا را پسند
که قند طایر فرخنده ما، در دامش (۴)
و یا:

منع واعظ ز خرافات، ز غوغای عوام.
توانیم، ولیکن به دل انکار کنیم (۵)

وقتی که عارف معروفی - چون «جامی» - در بیان افکار عرفانی خویش، دچار آنهمه محدودیت، ترس و تهدید بوده، بی شک، شرایط برای بیان عقاید متفکران مترقی و ضد اسلامی - بمراتب - دشوارتر و خطرناک تر بوده است. در چنین شرایطی است که شاعر، ریاضی دان و متفکر بزرگ - «حکیم عمر خیام» - یادآور می شود:

أسرار جهان، چنانکه در دفتر ماست
گفتن نتوان، که آن وبال سر ماست
چون نیست در این مردم نادان، اهلی
نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست. (۶)

اینکه جمعیت «اخوان الصفا» در پنهان داشتن آرا و عقاید حقیقی خود، آنهمه اصرار داشتند در آغاز «رسائل» خویش به پیروان اصلی، هشدار می دادند تا آن رسالات را در دسترس کسی قرار ندهند مگر «آزاده و متفکر و طالب علم و دوستدار فلسفه باشد.» (۷)

اینکه رهبران نهضت «قرمطیان» در روابط درونی خویش از نوعی خط رمزی بنام

«مُقرمط» استفاده می کردند بطوریکه کسی - جز افراد و اعضا اصلی نهضت - قادر به خواندن، درک و فهم آن خط نبود، و بهنگام جذب یا پذیرش افراد به عضویت، فرد را سوگندهای گران می دادند تا «راز»ی را فاش نسازد. (۸)

اینکه «حلاج» بعد از دوره تصوف و عرفان و پس از «مطالعه سخت کوشانه در ادیان و عقاید مختلف» (۹) و پس از آشنایی با افکار اندیشمندان بزرگی - مانند محمد بن زکریای رازی - در آخرین دوره زندگی فکری و اجتماعی - سیاسی خود، به نوعی الحاد رسیده و ضمن مبارزات سیاسی - اجتماعی، در کودتا علیه خلیفه عباسی دست داشته و در تمامت این دوران، در نامه های خویش به یارانش از نوعی خط رمزی استفاده می کرده بطوریکه بقول «ابوعلی مسکویه»: «جز نویسندگان و گیرندگان آن، کسی دیگری قادر به خواندن و فهم آن نامه ها نبود.» (۱۰)

اینکه «عبدالرحمن جامی» (عارف و عقیده شناس قرن نهم هجری - پانزدهم میلادی) در بیان عقاید فرقه های صوفیه تأکید می کند: در میان صوفیان حقیقی، گروه های دیگری نیز وجود داشتند که شکل ادبی و اصطلاحات صوفیگری را به عاریت گرفته بودند ولی افکار واقعی و روش زندگی آنان، هیچ وجه اشتراکی با تصوف نداشت و حتی مخالف آن بود. (۱۱)

اینکه «مقدس اردبیلی» (متوفی بسال ۹۹۳ هـ / ۱۵۸۴ م) در ذکر «ملحدان» همین دوران یاد آور می شود که: «... اکثر ملحدان، گفتگوهای این فرقه (صوفیه) را، سپرو گریزگاه بداعتقادی و الحاد خود کرده اند...» (۱۲)

اینکه بسیاری از مورخین و عقیده نگارها در بیان فرقه های الحادی و ضد اسلامی، تأکید کرده اند که «هر چند گاه، یکی از این مُفسدان بی دین و ملحدان شقاوت قرین، در لباس قلندری یا در سلک دراویش جلوه گر شده... آنان جرأت نداشتند عقاید ضد اسلامی خود را - بصراحت - اظهار و آشکار کنند، لذا «برای صید مردم» دعوت خویش را در لباس مذاهب «باطنی» یا فرقه های صوفیه انتشار می دادند. (۱۳)

اینکه اشعار شاعران معترض و مترقی ما به زبان «استعاره» و «کنایه» سروده شده یا بسیاری از آثار نویسندگان و سراینندگان ما از زبان «وحوش» و در قالب داستان های شیر، روباه، گاو، زاغ، و... (کلبله و دمنه) یا موش و گربه (عبید زاکانی) یا گرگ و سگ، گرگ و شبان (پروین اعتصامی) و یا از زبان سیر و پیاز، ماش و عدس، تیر و کمان، گوهر و سنگ (پروین اعتصامی) نوشته شده است.

اینکه متفکر معروف دوره مشروطیت «فتحعلی آخوندزاده» - شیوه خاصی در نگارش

«مکتوبات» خویش انتخاب کرده و آنها را تحت نام‌های ساختگی «کمال الدوله» و «جلال الدوله» نوشته است و در ابتدای «مکتوبات» تأکید می‌کند که «اجازه ندارید به هیچ کس نام مُصنّف را اظهار کنید مگر به کسانی که ایشان را محرم راز شمرده باشید» و یا «این نسخه را باید به کسانی که به معرفت و امانت و انسانیت ایشان، وثوق کامل داشته باشید - نشان بدهید» (۱۴). همه و همه ناشی از فقدان آزادی و حاکی از حاکمیت استبداد سیاه و خشنی بود که بنام دین - هرگونه عقاید ترقیخواهانه یا مخالفی را - بعنوان «الحاد» یا «ارتداد» - سرکوب می‌کرد: آزاد یخواهان و متفکران دگراندیش را زنده زنده می‌سوختند، سر می‌بریدند، پوست می‌کنند، دوشقه می‌کردند و یا با مقرّض (قیچی)، پیکر آنان را پاره پاره می‌کردند.

مؤلف کتاب «تاریخ آل سلجوق» در ذکر حکومت «ملک محمد سلجوقی» در کرمان (۵۵۱-۵۳۶ هـ / ۱۱۴۱-۱۱۵۶ میلادی) می‌نویسد:

«ملک محمد به غایت خونریز بود... زاهد عمائی را ملک، تعظیم بسیار می‌کرده، «بابا» می‌خواند. شیخ برهان الدین احمد کونانی گوید روزی با ملک در سرای او می‌گشتیم، به موضعی رسیدیم که حد یک خروار (۳۰۰ کیلو) کاغذ - همه رُقه - بر هم ریخته بود. پرسیدم که این کاغذها چیست؟ ملک گفت: فتوای ائمه شرع، هرگز هیچکس را نکشتم، الا که ائمه فتوا دادند که او کُشتنی است.» (۱۵)

مؤلف «تاریخ شاهی» نیز دربارهٔ اختناق حاکم در این دوران تأکید می‌کند: «مرد یا زن خود - در جامهٔ خواب - ترسیدی که سری گشتی یا رازی در عبارت آوردندی.» (۱۶)

«سیف بن محمد هروی» در ذکر حوادث سال ۷۰۰ هجری (۱۲۸۷ م) می‌نویسد: در این سال، ملک فخرالدین، حکم فرمود که عورات (زنان) به روز از خانه بدر نیایند و هر عورتی که به روز بیرون آید، شمس الدین قادسی که محتسب است، چادر او را سیاه کند و او را سر برهنه به محلت‌ها و کوی‌ها برآرد تا تجربهٔ دیگران باشد... و خرابات را برانداخت و مقامران (قماربازان) را سروریش تراشید بی‌بازار آورد و شرابخوارگان را بعد از اقامت حدود شرع نبوی، در زنجیر کشید و بکار گِل کشیدن و خشت زدن مأمور گردانید... و اکثر سیاست‌او به زندان و حُزن دادن و چوب زدن و گِل کشیدن بودی و با وجود این همه امر به معروف و نهی از منکر، البته، هرشب آواز چنگ و نغمهٔ عود شنیدی و شراب

صافی نوشیدی» (۱۷)

«ابوالقاسم مسعود خجندی» (فقیه شافعی) نیز برای کشتار «باطنیان» و دیگر فرقه های «ضاله»، دستور داد تا خندق ها کنند و در آنها آتش افروختند... و «باطنیان» را می آوردند و به جماعت - یا به انفراد - در آتش می افکندند و زنده زنده می سوختند. (۱۸)

«خواجه نظام الملک» در ذکر سرکوب «قرامطه» و «باطنیان» بوسیله البتکین، سلطان محمود غزنوی و نوح سامانی یاد آور می شود:

«در شهرها افتادند و هر که را از ایشان می یافتند، می کشتند... پس، هفت شبانه روز در بخارا و ناحیت آن، می گشتند و می کشتند و غارت می کردند تا چنان شد که در ماورالنهر و خراسان، یکی از ایشان (قرامطه) و باطنیان باقی نماند و آن که ماند در آشکارا نیارست آمد، و این مذهب پوشیده بماند... و یکبارگی به زمین فروش شد.» (۱۹)

تجربه ها و سرکوب های خونین فرقه ها و جریانات ضد اسلامی، به مبارزان و متفکران آینده آموخت که: «زبانِ سرخ، سر سبز می دهد بر باد». در چنین شرایطی است که «حافظ» تأکید کرده «هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش» و یا:

در این وادی به بانگ سیل بشنو.

که سد من خون مظلومان بیک جو

پر جبریل را اینجا بسوزند

بدان تا کودکان، آتش فروزند

سخن گفتن کرا یاراست اینجا

تعالی الله چه استغناست اینجا (۲۰)

«مولوی» نیز در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) شکوه کرد:

احمقان سرور شدستند و ز بیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم (۲۱)

و «حافظ» باز یاد آور شد:

مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نبرد

که نهاده است بهر مجلس و عطفی، دامی (۲۲)

لذا، او به «رندان خرابات» توصیه می کند:

اگرچه باده فرح بخش و یاد، گل بیز است

بیانگ چنگ مخور می، که محتسب تیز است